گفت‌وگوی ایرج ضیایی شاعر با مهرنوش قربانعلی شاعر و منتقد ادبی

# شعرهای «تبصره»ام بر مبنای بخش‌بندی بیمارستان‌هاست

**مهرنوش قربانعلی، متولد ۱۳۴۷ در تهران، دکترای زبان و ادبیات فارسی دارد و از شاعران پیشرو دهه ۷۰ و دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی است. او تاکنون مجموعه‌های «در ناتمامی خود، ۱۳۷۷»، «راه به حافظه جهان، ۱۳۸۰»، «تبصره، ۱۳۸۳»، «به وقت البرز، ۱۳۸۶»، «کوک تهران، ۱۳۸۸»، «شهروند افتخاری جهان (گزیده اشعار) ۱۳۹۲» بر دریا قدم می‌زنم، ۱۳۹۵ و اثری تحقیقی و پژوهشی با عنوان «چشم‌انداز شعر معاصر ایران (۱۳۸۰-۱۳۰۱)۱۳۸۳» را منتشر کرده است. همچنین مقالات و نقدهای ادبی و گفت‌وگوهایی با منتقدان و صاحب‌نظران شعر امروز را در کارنامه خود دارد. شعرخوانی و سخنرانی در همایش‌های ادبی کشورهای ترکیه، بحرین، هند و همچنین مسوولیت در مجلات و سایت‌های ادبی، از دیگر سوابق ادبی مهرنوش قربانعلی است. برخی آثار این شاعر و منتقد ادبی به زبان‌های انگلیسی، عربی، فرانسه، سوئدی و ترکی استانبولی ترجمه شده است. در نقد و بررسی آثار وی نیز تاکنون کتاب‌های «در برابر دست‌های جاودانگی» مولف و گردآورنده سهراب رحیمی نشر الکترونیکی مایا ۱۳۹۱ و «واکاوی حافظه جهان» سعید نصار یوسفی نشر نصیرا ۱۳۹۳ منتشر شده است. در «فرهنگ سلامت» این هفته، میزبان او هستیم و با او گپ زده‌ایم. با ما همراه شوید.**

© جواد پارسا

**سلامت: خانم قربانعلی! شما شاعر، منتقد و پژوهشگر هستید. در خانواده‌تان چنین زمینه‌ای وجود داشته؟**

در پیشینه خانواده من از سوی پدر و مادر همگی به ادبیات علاقه‌مند بودند و خیلی برای شعر و متون کلاسیک ارزش قائل می‌شدند. مرسوم بود که شاهنامه، کلیات سعدی و دیوان حافظ و مولانا و نثرهای قدیم خوانده شود. طبیعی است که من هم از دوران قبل از دبستان گوش و هوشم با این ادبیات آشنا شود. در دوره ابتدایی پدرم از زمان تاریخی و افسانه‌ای شاهنامه حرف می‌زد. از رفتار سلطان محمود غزنوی با شاعران می‌گفت. خانواده به ادبیات به‌عنوان یک عشق نگاه می‌کردند. عموی پدرم شعر می‌گفت و دایی بزرگم، شاعر، نویسنده و تهیه‌کننده برنامه‌های رادیو بود و است. پدرم آزادمنشی خاصی داشت و همین موضوع در نگاه به ادبیات و زندگی موثر بود و اگر کاری معیشتی او را از این آزادمنشی دور می‌کرد، دست به کار دیگری می‌زد. مادربزرگ‌ها از هر دو سو حافظه غنی‌ای داشت. مادربزرگ مادری‌ام داستان‌های فولکلور، داستان‌های متون کلاسیک و منظومه‌های بلندی را در حافظه داشتند. مادربزرگ مادری‌ام بارقه و انس من با شعر بود و مادربزرگ از سمت پدر بیشتر راوی داستان‌های کودکی‌ام.

**سلامت: قبل از دبستان چه مواردی در حافظه داشتید؟**

بیشتر ادبیات شفاهی در قالب داستان و حکایت‌ها و اندکی از شعرهای ویژه کودکان که نیما یوشیج گفته بود و مادرم برایم می‌خواند. بیشترین آشنایی من با ادبیات در دوران دبستان بود و با ادبیات و داستان‌های کودکان بزرگ نشدم. در آن دوره بیشترین الفت من با کلیات سعدی به علت زبان و نثر سهل و ممتنع‌اش بود. دیوان پروین اعتصامی هم بود. این دو کتاب را خودم می‌خواندم و در نسبت با کتاب‌های دیگر خوب هم می‌فهمیدم، اما بقیه آثار را برایم می‌خواندند، آن هم بخش‌هایی که برای من قابل‌درک باشد. خانواده اعتقاد داشت مطالعه باید از همین‌جا شروع شود. دبستانی بودم که پدرم کشکول شیخ بهایی را برایم خرید.

**سلامت: شما با این ذهنیت کلاسیک وقتی با همسن و سال‌های خودتان بازی می‌کردید یا به دبستان می‌رفتید دچار تضاد نمی‌شدید؟ اینها آموخته‌های کودکانه من است، اما ذات کودکانه کار خودش را می‌کند و من مشکلی نداشتم. این موارد شور و نشاط کودکانه را تغییری نمی‌دهد. جالب است که من در کلاس اول ابتدایی روزنامه می‌خواندم. کلماتی را که یاد گرفته بودم، پیدا می‌کردم و بقیه را از ذهن خودم می‌ساختم.**

**سلامت: خانواده‌ها به‌ویژه به‌علت حضور مادربزرگ‌ها علاقه‌مندند که دخترها ضمن بزرگ شدن از خانه‌داری هم سررشته‌ای داشته باشند.**

بله، در این مورد هم رفتارشان جالب بود. برای یک پخت و پز ساده پدرم اول مرا با روشن کردن اجاق گاز آشنا کرد و بعد از مطمئن شدن از اینکه من مشکلی ندارم، مادرم روش پخت برخی غذاهای ساده را به من یاد می‌داد. می‌شود گفت در ۷ سالگی پخت بعضی غذاهای ساده را بلد بودم.

**سلامت: فرزندان دیگر خانواده در عرصه ادبیات چه کردند؟**

من فرزند ارشد هستم با دو برادر و دو خواهر. یکی از خواهرانم شاعر است و کتابی هم از آثار او منتشرشده. بقیه وارد عرصه‌های دیگر شدند، اما به ادبیات علاقه دارند.

**سلامت: بله، کتاب شعرش را خواندم. مهرناز قربانعلی. شعرهای خوبی داشت. خب از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها حتما خاطرات شیرینی دارید؟**

خاطرات فراوان هستند، حتی اگر تلخ هم باشد. حالا که فکر می‌کنم، می‌بینم آن تلخی‌ها هم شیرین بودند. قبل از دبستان در تهران ساکن شدیم، اما آن باغ‌ها و حیاط‌های پرگل و سبز خانوادگی هنوز در ذهنم حضور دارد. بعضی از آن باغ‌ها و خانه‌مان هنوز مانده و ماوای این روزهای ماست که از تهران گریزی به آنجا می‌زنیم. این گریزها در دوران تحصیلی بسیار فرحبخش بود. گویی وارد بهشت شده‌ایم با آن استقبال مادر و پدربزرگ.

**سلامت: احساس می‌کنم نگاهتان به اطرافیان و زندگی توام با نوعی روان‌شناسی است تا جایی که شعرهای زیادی هم در زمینه بیمارستان و کالبدشکافی دارید. این وضعیت روان‌شناختی در آثارتان از کجا سرچشمه گرفته؟**

از کتاب اولم تقریبا این‌گونه‌هایی از نگاه روان‌شناختی به وجود آمد که در کتاب «تبصره» این نگاه جامع‌تر شد. در این کتاب در جستجوی فضاهای ناشناخته‌ای بودم که دیگران آن را ناشعر یا ضدشعر می‌دانند. فضاهایی که امکان کمتری برای ورود به شعر دارند. اگر به جنس این فضاها نگاه کنیم، آنها را دور از شعر می‌بینیم. من این فضاهای غیرشعری را وارد شعر کردم. نظرم این بود چیزی به نام فضای غیرشعری وجودندارد. شعرهای کتاب تبصره کلا بر اساس بخش‌بندی‌های بیمارستان است. بخش قلب، آی‌سی‌یو و سایر بخش‌ها. من می‌خواستم رابطه شعر را با تمام اجزای زندگی نشان بدهم. در همان کتاب آگهی‌های تبلیغاتی یک روزنامه به شعر تبدیل می‌شود یا شخصیت‌های داستان‌های شرلوک هلمز وارد شعرها شده‌اند، آدم‌هایی که هیچ تجانسی با شعر ندارند.

**سلامت: بارها گفته و شنیده شده که همه چیز زندگی قابلیت شعر شدن دارد و حتی رجوع شعر به فضاهای خشکی مثل ریاضی و فلسفه و بیمارستان قبلا تجربه شده. حال سوال این است که شما با این تجربه چگونه کنار آمدید؟ به نظر می‌رسد شما نوعی پیش‌زمینه برای خودتان فرض کرده‌اید که مقدماتی فراهم کنید تا شعرهای بیمارستانی بگویید. این، هم ریسک کردن بود و هم از پیش تصمیم گرفتن به سرایش نوعی دیگر از شعر. در اینجا فقط نقش زبان و فرم می‌توانست چنین خطری را از سر شما دور کند و به نجات شعرتان بیاید چون شما تجربه کاری بیمارستانی هم که نداشتید.**

عرصه شعر، عرصه مخاطره، ریسک‌پذیری و جسارت است. شاید به‌عنوان یک انسان در زندگی چندان اهل ریسک و ماجراجو نباشم، اما شعر شامل همه اینهاست. من با دو کتاب قبلی‌ام مخاطبان خاص خودم را داشتم. حال من نبض مخاطبانم را گرفته و به جایی برده که انتظارش را نداشتند، بنابراین خیلی خطر کردم چون آن درصد مخاطبانی را که داشتم امکان دست‌نیافتم، اما پیش‌اندیشی نداشتم‌ام. شعرهای کالبدشکافی‌ام را بر اساس یک بازخوانی عاطفی نوشتم و نمی‌خواستم با دانش پزشکی کاملا همخوان باشد چون دانش زیادی هم در زمینه پزشکی نداشتم، اما یکی از دوستان کتاب را به استادان پزشکی نشان داده بود و آنها گفته بودند از نظر پزشکی هیچ اشکالی ندیدیم. این جالب بود که پزشک شاید به قابلیت‌های شعری توجه نکرده، اما گفته درباره دانش پزشکی این شعرها دچار اشتباه نشده. جنبه غنایی این شعرها غلبه داشت بر دیگر مواردش، اما من آن زمان به فرم و فضاسازی‌های شعری خیلی اهمیت می‌دادم.

**سلامت: اتفاقا دوره دهه ۷۰ این نوع شعر هم بسیار تجربه‌نویسی شد و شاعران جوان تربعدها نام و کارکرد انواع قرص‌ها را وارد شعر کردند. به نظرم بد نیست در شعر نو و سپید بگردیم و کتابی از شعرهای بیمارستانی گردآوری کنیم.**

در یک بررسه تاریخی و نه به لحاظ اصطلاحی، دهه ۷۰ دوران تحولات و تجربیات بوده، پیش از آن هم بخشی از شعر اسماعیل دکتر براهنی در فضای بیمارستانی سیر می‌کند یا در کارهای داستانی دکتر ساعدی. شاید برای مخاطبان «سلامت» جالب باشد که من اخیرا یکی از داوران نخستین جشنواره ملی شعر جامعه پزشکی بودم با عنوان «نبض واژه‌ها» که از سوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی برگزار شد. شاعران این جشنواره، پزشکان و دانشجویان پزشکی بودند. البته در تمام قالب‌ها شعر وجود داشت. در بخش شعر سپید من شعرشان را در ارتباط با مسائل روز و نگاه به زندگی دیدم و گاهی سراغ فضای بیمارستان هم رفته بودند.

**سلامت: نخستین معلمی که شما را به طور جدی در ارتباط با ادبیات قرار داد به خاطر دارید؟**

من همیشه خودم را به معلم‌ها و دبیران ادبیات معرفی می‌کردم و در جستجوی کسی بودم که بتوانیم درباره ادبیات و کتاب گفت‌وگو کنیم. در دبیرستان با خانم فاطمه طاهرپور آشنا شدم. بین ما تعامل دانش‌آموزی- دبیری تبدیل شد به تعامل دوستی و ارتباط خانوادگی که تا امروز هم ادامه دارد. بنابراین اولین تعاملات شعری من با ایشان شروع شد. خانواده من در تامین منابع شعر و متون کلاسیک با من بسیار همراه بودند و خانم طاهرپور موجب آشنایی من با ادبیات معاصر شد.

**سلامت: خانواده شما به ادبیات کلاسیک گرایش داشتند. وقتی شما وارد ادبیات معاصر شدید، رابطه خانواده با شما چگونه بود؟**

با تمامی تفاوت‌هایی که گاهی با دنیای بچه‌هایشان پیش می‌آمد، تعامل بسیار خوبی داشتند. علاقه‌مند بودند که با دنیای فرزندانشان همراهی داشته باشند و کنار هم پیش برویم. خانواده پویایی بودیم. ایستایی وجود نداشت.

**سلامت: گویا شما از اعضای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در بخش آفرینش‌های ادبی هم بودید؟**

من در ۱۷ سالگی با آفرینش‌های ادبی آشنا شدم، در حالی که این سن دوره پایانی کار اعضا بود. من عضو مکاتبه‌ای کانون بودم که به شعرهایم کتبی جواب می‌دادند. بعدها شعرم به دست آقای اسدا... شعبانی بود که امروزه یکی از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان ادبیات کودک هستند و زمان زیادی برای شعر من وقت صرف می‌کردند. ماگروهی شاعر و داستان‌نویس بودیم که زیر نظر ایشان کار می‌کردیم.

**سلامت: از تحصیلات دانشگاهی صحبت کنید.**

رشته من علوم تجربی بود و قرار بود دکتر شوم. در دبیرستان آزمایشگاهی داشتیم که خیلی پیشرو بود، اما در دانشگاه رشته‌ام را تغییر دادم و ادبیات خواندم. اواخر دانشگاه از طرف کانون و آفرینش‌های ادبی به کار دعوت شدم. اکنون کارشناس مسوول ادبی کانون هستم. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی را به انجام رساندم و بعد سراغ دکترای زبان و ادبیات فارسی رفتم.

**سلامت: دکتر شدید، ولی دکتر ادبیات. شما داوری بسیاری از جشنواره‌های داخلی را داشته‌اید، جشنواره‌های شعر چه تاثیری در پیشبرد شعر شاعران جوان دارد؟**

می‌شود به شعر از دو وجه نگاه کرد؛ وجه درونی و انگیزشی. در این بخش شور و عشقی لازم است تا خلق شعر اتفاق بیفتد. آفرینش و سرایش شعر بیش از آنکه بیرونی باشد، به انگیزه‌های درونی وابسته است و اگر طوری نباشد که شاعر از طریق شعر دنبال نام و شهرت باشد، باید ببیند بر میراث شعر گذشته و اکنون چه چیزی می‌تواند بیفزاید. شاعرانی از طریق زبان به شعر می‌رسند، اما شاعری هم یافت می‌شود که موجب نجات زبان می‌شود، مثل فردوسی. شاعری ورود به دنیای پیچیده و پرارزش است. درون خود ژرفایی دارد که کمتر نسبتی با بیرون دارد، ولی به هر حال شاعر هم دوست دارد در اجتماع رویت شود. با این مقدمه بگویم جشنواره‌ها و همایش‌ها به چند گروه تقسیم می‌شوند. بعضی همایش‌ها بیشتر محتوایی هستند و دپارتمان‌های مختلفی دارند، مثل دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران که چند سال پیش همایشی برگزار کرد که دارای دپارتمان‌های مختلف مانند جامعه‌شناسی، فلسفه و ادبیات بود و بسیار پویایی داشت. بحث جایزه هم در بین نبود، اما جشنواره‌هایی هم هست که به دادن جایزه منکی است. از یک نظر جایزه خوب است، اگر به طور جدی به معرفی چهره‌های جوان بپردازد و حتی سن مطرح نباشد، بلکه آنچه ارائه می‌کند تازه، بکر و جوان باشد و به کار تحقیق و ارائه یک آنتولوژی از کارهای جوانان در یک دوره مثلا ۵ ساله بینجامد، بنابراین فقط دادن جایزه نباشد و بعد تمام شود تا سال دیگر با چهره‌ها و نام‌هایی دیگر.

**سلامت: برگردیم به کتاب‌های شعرتان. شما شعر تجربه‌گرایی هستید. کارنامه آن شعرهای بیمارستانی بسته شد یا ادامه خواهد داشت؟ در دیگر آثارتان چه تجربه‌هایی را دنبال کردید؟**

در کتاب‌های دیگر هم گاهی فضاهای بیمارستانی خودش را نشان می‌دهد. در کتاب «به وقت البرز» شعری با این سطرها شروع می‌شود: پس تخت سرانجام به بهبودی من رضایت داد... من فکر می‌کنم اگر در شعر در جایی که هستیم از آن رضایت کامل احساس کنیم، دچار توقف خواهیم شد. من همیشه در راه هستم. مقداری نگاه تجربی دارم. گذر از وضعیت قبلی و فعلی، سعی دارم موفقیت‌هایم را پشت سر بگذارم و عبور کنم. در کتاب (در ناتمامی خود) نگاه روان‌شناختی توام با تجزیه و تحلیل را دنبال کردم.

**سلامت: نوعی خودنگری بود یا دیگرنگری؟**

خودنگری بود. در کتاب «راه به حافظه جهان» مقداری از روان‌شناختی تجربی فاصله می‌گیرم و توامان به رویکرد اجتماعی نزدیک می‌شوم. روزمره‌نویسی در آن وجود دارد. روزمره‌نویسی به این مفهوم که وقایع روزانه به‌علت تکرارشان از نظرها دور شده و عادی می‌شوند و چه‌بسا ظرفیت‌های شعری‌شان را از دست می‌دهند. من قابلیت‌های پنهان این روزمره‌ها را به نمایش می‌گذارم. کتاب «تبصره» سراسر تجربه فرم، فضاسازی و ورود فضاهای نامانوس به شعر است. مانوس‌سازی فضاهای نامانوس در شعر امروز که شعرهای بیمارستانی در آن وجود دارد. در کتاب «به وقت البرز» قصص قرآنی و قصص کتب مقدس و اسطوره‌ها را کار کردم؛ یعنی ایجاد نوعی زیست انسان امروزی و زیست آنچه که در قصص وجود دارد، دوری و نزدیکی و تشابهات آنها با ما، مقایسه این قصص با هم در متون مختلف. در کتاب «کوک تهران» با جغرافیای سیاسی پایتخت و ایران سروکار داریم که نمونه‌اش شعر بلند «اینجا تهران است» بود، شامل پویایی‌های موجود در سراسر ایران و رویکردی موسیقیایی که از نام کتاب هم مشخص است، همراه با تصنیف‌های قدیمی مانند بارون بارونه. در کتاب «بر دریا قدم می‌زنم» بخشی در تناسب با موسیقی و دستگاه‌های آن شکل گرفته و بخشی دیگر در تناسب با ادبیات عرفانی ماست؛ به ویژه تذکرالاولیا.

**سلامت: خانم دکتر قربانعلی! این‌طور که شما پیش می‌روید، سراغ صدها آیتم و مورد دیگر هم خواهید رفت. باید چشم به راه باشیم. خب، این نامش دوری از ایستایی نیست، روندی پیش آمده که ناخودآگاه و ناخواسته شما را از ایستگاهی به ایستگاه دیگر می‌برد و این موقعیتی عالی است. در ضمن فضاهای سبز در شعرتان بسیار نفوذ کرده.**

من درحقیقت در فضای سبز چشم گشودم. کودکی‌ام کنار درختان و گل‌ها در باغ‌ها سپری شده و این دوران کودکی از تاثیرگذارترین دوره‌ها در ذهن و روح است. ضمن اینکه در جغرافیا طبیعت حضور دارد و ما هم در همین طبیعت زندگی می‌کنیم.

**سلامت: اکنون بیرون از شعر در اطراف یا خانه شما فضای سبز جذدر وجود دارد؟**

بسیار، درحیاط خانه‌مان انواع مختلفی از درختان و گل‌ها وجود دارد. حتی بعضی از درخت‌ها را در گلدان‌های بزرگی کاشته‌ایم. داخل خانه و در حیاط انواع کاکتوس‌های نادر و کمیاب را پرورش داده‌ایم. بعضی از این کاکتوس‌ها ظاهرا هر ۴۰ سال یکبار گل می‌دهند.

**سلامت: شعر قرار است چیزی را در جهان تغییر دهد؟**

اگر تعامل با مخاطب داشته باشیم، چون نگاه شاعران هم به مخاطبان متفاوت است و بعضی‌ها در جستجوی مخاطب نیستند و مخاطب نقش اول را در شعرشان ایفا نمی‌کند و اینکه مخاطب در کجای شعرشان قرار می‌گیرد، محل تمرکز نیست. بعضی‌ها مخاطب عام و گسترده دارند. من شخصا نه مخاطب گریز هستم و نه مخاطب گسترده‌دارم. بالاخره آنچه ما در قالب شعر ارائه می‌کنیم و مخاطبی هم دارد، باید یک جایی با هم مواجهه پیدا کنند. آن موقع می‌شود فهمید که چه تاثیر و تغییری ایجاد شده یا ممکن است ایجاد شود. از سویی، شعرهای من پر از بینامتن‌های متون کلاسیک، قصص، موسیقی، سینما و دیگر هنرها و ادبیات است. برای من سخت است که بفهمم با چنین طیف وسیعی که در شعرم وجود دارد، مخاطب یا مخاطبان بتوانند با همه این موارد کنار بیایند یا تعاملی داشته باشند. شعر دنیایی بسیار تاثیرگذار را رقم می‌زند که در آن دلخواهی‌های نیافته را نقش می‌زنیم و از نو زنده می‌کنیم.

**سلامت: با توجه به تنوع موضوعی و محتوایی شعرتان محور و آن نخ تسبیحی که اینها را به هم ربط می‌دهد یا آن ستونی که خیمه آثارتان را سرپا نگه می‌دارد، چیست؟**

نخ یا محور نامرئی همه اینها نگاه به وضعیت و زیست انسان معاصر است که شامل خود من هم می‌شود. آنچه که این انسان امروزی را نگران می‌کند، دغدغه‌هایش را شکل می‌دهد، رویاهای دست‌نیافتنی و خلاء تعاملات زیست انسانی در وضعیت موجود، دغدغه اصلی من انسان است. اگر انسان نگاهی به گذشته و حافظه تاریخی خود نداشته باشد، بسیاری از تجربه‌ها را از دست خواهد داد. من در شعر سراغ تمام آنچه که دوست داشتم، رفتم و به شیوه خودم آنها را وارد دنیای شعرم کردم. من ادبیات کلاسیک را بارها بازخوانی کرده‌ام چون می‌دانم با گذشت زمان درک و دریافت‌های آدم بازتر و متفاوت‌تر می‌شود.

**سلامت: کتابخانه پدر محفوظ مانده؟**

ما کتابخانه‌ای داشتیم که با خانواده‌ام با هم آن را نقش زدیم و بعد سعی کردم آن را غنا و استمرار ببخشم. پدر، اما آن سوی مرزهای حیات دنیایی است.

**شاید برای مخاطبان «سلامت» جالب باشد که من اخیرا یکی از داوران نخستین جشنواره ملی جامعه پزشکی بودم با عنوان «نبض واژه‌ها» که از سوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی برگزار شد. شاعران این جشنواره، پزشکان و دانشجویان پزشکی بودند. البته در تمام قالب‌ها شعر وجود داشت. در بخش شعر سپید من شعرشان را در ارتباط با مسائل روز و نگاه به زندگی دیدم و گاهی سراغ فضای بیمارستان هم رفته بودند**